

# افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن په کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

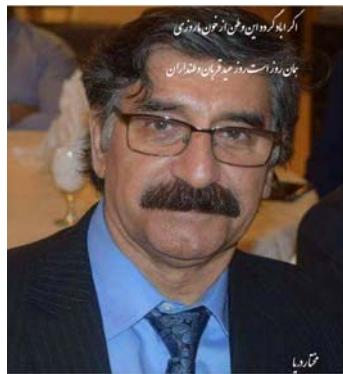
[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Social

اجتماعی

انجیر سید مختار دریا

۲۰۱۸ مارچ ۲۰



## فلاخن ادب

بر مرغ هر نفس قفس سینه تنگ بود  
ساقی بر فقص و ناز بکف جام چون گرفت  
یکباره سرکشیدن او بیدرنگ بود  
رنج تکلف از در محفل برون خزید  
چون دید محفل از همه رخ عشق رنگ بود  
هریک به گوشه ای ولب لعل و ساغری  
لیها گزیده گشته چو خون سرخ رنگ بود  
هریک به بیشه ای ز بهشت غنوه بود  
بوس و کnar و نشہ آغوش تنگ بود  
یکدم فتاد غلغله، قاضی و شیخ شهر  
داخل به محفل آمد نش بیدرنگ بود  
فریاد زد کجاست همان پیر باده نوش  
کاو کور و هردو پاش زرفقار لانگ بود  
از گوشہ صدای ضعیفی بلند شد  
کاز جام لاله گون سرو پا مست و منگ بود  
گفتامنم که آمدم اینجا به پای لنگ  
چون طرز گفته های شمارنگ رنگ بود  
اینجاسخن ز نشہ عشق و محبت است  
انسانیت به مذهب تان چون جفنگ بود  
از بس که من دویده به دنبال آن سراب  
در دشت و عده های شما شیشه سنگ بود  
یکدم بیا و جرعه کش این سبو شوید  
چون راه و رسم و پیشنه تان ریب و ننگ بود  
لختی نشست شیخ و به قاضی اشاره کرد  
چون دید راه گم شده و قافه تنگ بود  
گفتا بریز و نام میاور در این میان  
تابینمش که باده گساری چه رنگ بود

گفتا بنوش لحن کلامش چوزنگ بود  
خنید و گفت شیخ گمانم که بنگ بود  
چون دید دست و دیده او زیر سنگ بود  
قاضی خموش و شیخ چو غول دینگ بود  
رحمت برانکه ساخته این رازرنگ بود  
عشق و محبت از چه به ماننگ ننگ بود؟  
انسانیت به ساغر ما چون شرنگ بود  
چون دید حاصل همه عمرش جفنگ بود  
دریافلاخن ادبت به ز سنگ بود

ساقی چوریخت باده مرد افگنش به جام  
قاضی کشید جام لبالب به یک نفس  
ساقی به شیخ و ساغر گلگون اشاره کرد  
مطرب ز تار نغمه شادی برون کشید  
گفتا اگر چنین بود این راه ورسم تان  
این جام چشم عقل مرا باز کرده است  
عمریست ما فدای هوا و هوس شدیم  
قاضی زجای جست و به فتوان نفس نمید  
با کلک خویش بر بدن خُم نوشته و گفت

"مختار دریا" ۷ ماه ۲۰۱۷ کاتانا